

سرمقاله!

نیست، بلکه در این است که به ما بیاموزد که چگونه در همین جهان احساس راحتی بیشتری کنیم. خرد دیگر مجموعه‌ای از تصورات و ایده‌های فطری نیست که پیش از تجربه به انسان هدیه شده باشد. در قرن هجدهم، خرد بیشتر معنایی اکتسابی دارد و دیگر معنای مجموعه‌ای از حقایق و اصول پیشینی و اعطایی را ندارد. در این دوران خرد بیش از هر چیز به وسیله تأثیرات و کارکردهایش شناخته می‌شود.^۴ برای فهم بهتر روشنگری خوب است نگاهی به مقاله معروف کانت، یعنی «در پاسخ به پرسش روشنگری چیست؟»،^۵ بیندازیم. این مقاله هم از جهت نویسنده آن بسیار مورد توجه است و هم دقیق‌ترین تبیین فلسفی را از ماهیت روشنگری برای ما به ارمغان می‌آورد. کانت در سطور آغازین مقاله روشنگری را این گونه تعریف می‌کند:

روشنگری خروج آدمی است از نابالگی به تقصیر خویشتن خود. و نابالگی ناتوانی در به کار گرفتن فهم خویشتن است بدون هدایت دیگری. به تقصیر خویشتن است این نابالگی، وقتی که علت آن نه کمبود فهم، بلکه کمبود اراده و دلبری در به کار گرفتن آن باشد بدون هدایت دیگری. «دلیر باش در به کار گرفتن فهم خویش». این است شعار روشنگری.^۶

عبارت «نابالگی ناتوانی در به کار گرفتن فهم خویشتن است بدون هدایت دیگری» یکی از کلیدی‌ترین آموزه‌های کانت در این مقاله و در تمام عصر روشنگری است. کانت در این مقال به خودآیینی می‌پردازد و مرجعیت فهم و خرد انسانی را تثبیت می‌کند. کانت هرگونه مرجعیت و هدایتگری خارج از حوزه عقل و خرد انسانی را برنمی‌تابد و می‌گوید:

تا کتابی هست که برایم اسباب فهم است، تا کشیش غمگساری هست که در حکم وجدان من است و تا پزشکی هست که می‌گوید چه باید خورد و چه نباید خورد و... دیگر چرا خود را به زحمت اندازم.^۶

مسیحی به گونه‌ای است که می‌توان گفت روشنگری، در اولین مرحله، انکار باور کلیسایی است.

عصر روشنگری، یا آن گونه که الامبر آن را «قرن فلسفه به تمام معنا» نام می‌دهد، دوره‌ایست که توسط انسان مجهز به خرد نقاد به پیش می‌رود و در این پیشبرد اهداف و اغراض انسان چیزی جز خود انسان اهمیت و محوریت ندارد. اینجا است که سه مفهوم خردورزی، خودآیینی و انسان‌گرایت به یکدیگر گره می‌خورند و مفهومی به نام اومانیزم را پیش می‌آورند. دیدرودر مقاله «دایرةالمعارف به صراحت می‌گوید:

انسان همان نقطه‌ی واحدی است که باید از آن آغاز کرد و همان نقطه‌ایست که همه چیز باید بدان بازگردد... از خوشبختی من و هم‌نوعانم که بگذریم، باقی طبیعت چه اهمیتی برایم دارد.^۲

دیدرودر به صراحت آغاز و انجام تفکر روشنگری را انسان معرفی می‌کند و نشان می‌دهد که کائنات و طبیعت همه باید در خدمت انسان باشند و خارج از این نسبت دیگر هیچ اهمیتی ندارند. آنچه باید در اینجا مورد توجه قرار گیرد آن است که انسان در این نگرش دیگر موجودی در کنار دیگر موجودات جهان نیست، بلکه محور هستی و آغاز و انجام هر فعلی است. اما مگر در دوران پیش از روشنگری فیلسوفان تمنای غیر از فهم عقلانی جهان داشتند و آیا غرض آن‌ها تفسیری عقلانی از جهان نبوده است؟ شندلباخ در این باره می‌گوید:

خرد عصر جدید اساساً سوپرکتیو است و به صورت خرد دنیوی، ابزاری، استراتژیک و شکاک ظاهر می‌شود. این خرد در این ترکیب چهارگانه می‌بایست مبانی سمت‌گیری عقلانی در جهان را بدون ارجاع متافیزیکی به خرد ایزکتیو فراهم سازد.^۳

نکته‌ای که در فهم خرد روشنگری به ما کمک می‌کند همین تفاوت گذاشتن بین خرد این دوران، یعنی قرن هجدهم، با قرن هفدهم است. در قرن روشنگری، قدرت خرد به فراتر رفتن از جهان تجربی

**تقابل قوای شناختی
انسان با باورهای
مسیحی به گونه‌ای
است که می‌توان
گفت روشنگری، در
اولین مرحله، انکار
باور کلیسایی است.**